آبگرمکن، یخچال، فریزر، اجاق گاز و اشیای بلند و بسیار سنگین باید با بست یا تسمه‌های مناسب به کف و دیوار منزل محکم شوند.

دو رکورد و سه جایزه

«متری شیش‌ونیم» در سی‌وهفتمین دوره جشنواره فجر سیمرغ بهترین تدوین، بهترین صدابرداری و بهترین فیلم از نگاه تماشاگران را به دست آورد.
در روز ۲۰ فروردین ۱۳۹۸ بیش از ۷۸ هزار نفر به تماشای «متری شیش‌ونیم» نشستند (معادل فروش ۷/۱ میلیارد تومان در روزهای عادی) که این تعداد مخاطب در یک روز رکوردی منحصربه‌فرد برای یک فیلم اجتماعی در دهه نوداست. «متری شیش‌ونیم» با عبور از ۱۶.۵ میلیارد فروش از رکورد فروش فیلم «فروشنده» عبور کرد تا از لحاظ ریالی در صدر جدول فیلم‌های غیرکمدی پرفروش قرار گیرد.

نگاهی به «متری شیش‌ونیم» و کارنامه سعید روستایی در گفت‌وگوی «شهروند» با کیوان کثیریان

سینمای «روستایی»؟! او فقط دو فیلم ساخته، والسلام

متری شیش و نیم

- سعید روستایی فیلمسازی است که مشغول آزمون و خطاست
- فیلم «متری شیش و نیم» به‌رغم نیمه اولِ درخشانی که دارد، در نیمه دوم تبدیل به یک «ابد و یک روز» دیگر می‌شود

مریم قرایی | «هیچ‌وقت ساعت ۲ نصفه شب مصاحبه نکرده بودم.» این را در پایانِ حرف‌هایمان می‌گوید. او این روزها حسابی مشغول کارهای سی‌وهفتمین جشنواره جهانی فیلم فجر است. کیوان کثیریان، روزنامه‌نگار و منتقد شناخته شده سینمای ایران است. او از آن دسته آدم‌های دست‌به‌قلم و باسوادی است که حضورشان در عرصه فرهنگ و هنر غنیمت است. ما در ادامه با این منتقد سینمایی از «متری شیش‌ونیم»، «ابد و یک روز» سعید روستایی و سبک در سینمای ایران حرف زده‌ایم. کثیریان به ما می‌گوید که چرا نیمه اول فیلم روستایی درخشان است و بخش دوم آن به «ابد و یک روز»ی دیگر تبدیل شده. او معتقد است هر دو فیلم سعید روستایی از یک سطحی بالاترند و آینده این کارگردان قطعا آینده امیدوارکننده‌ای خواهد بود. حرف‌های کثیریان صریح است؛ اگر «متری شیش‌ونیم» را دیده‌اید یا می‌خواهید ببینید، از خواندن این گفت‌وگو پشیمان نمی‌شوید.

• «متری شیش‌ونیم» را چقدر می‌توانیم دنباله «ابد و یک روز» بدانیم؟ آیا سعید روستایی خودش را در فیلم تازه‌اش تکرار کرده؟

من اصلا «تکرار کرده است» را خیلی متوجه نمی‌شوم. ولی به‌هرحال روستایی فیلمسازی است که کار دومش را تولید کرده. او توقع‌ها را در فیلم اولش بالا برد. چون «ابد و یک روز» فیلمی بود که خیلی مورد توجه قرار گرفت و به هر صورت نگاه‌ها را به خودش جلب کرد. اما «متری شیش‌ونیم» فیلم دوم اوست و روستایی فیلمساز جوانی است. او به حوزه اجتماعی علاقه دارد و کارهایی با بستر نقد اجتماعی می‌سازد. فیلمساز خوبی است و این کارش هم به لحاظ بخش‌هایی از کارگردانی و قصه قابل توجه است و به نظرم فیلم متوسط رو به بالایی است.

• یعنی از نظر شما نمره قابل قبولی می‌گیرد؟

ببینید، این فیلم نیمه اول خیلی درخشانی دارد. به نظرم قصه دزد و پلیس می‌توانست خیلی جذاب باشد که البته تا حدودی هم است. اما نقطه ضعف‌هایی هم طبیعتا مثل همه فیلم‌ها دارد که می‌شود در موردشان حرف زد.

• اگر موافقید، بیشتر در این مورد صحبت کنیم. شما گفتید که «نیمه اول فیلم»، این نیمه و نیمه دیگرش را چطور متمایز می‌کنید؟

فیلم از نظر شکلی دو پاره است. کارگردان سعی کرده دو شخصیت اصلی داشته باشد. شخصیت پلیس در جایی از داستان خارج می‌شود و تمرکز قصه و فیلم روی شخصیت قاچاقچی و شخصیت منفی فیلم می‌رود. اما نهایتا فکر می‌کنم این اتفاق به نفع فیلم تمام نشده است. در قسمت اول شما با قصه پلیسی با بستری بسیار جذاب روبه‌رو هستید که یک پلیس خیلی خوب و خاکستری است. او هم خشونت لازم برای خشونتی که از پلیس می‌شناسیم را دارد و هم به‌هرحال انسان است و رگه‌های انسانیِ خودش را در مقاطع مختلف نشان می‌دهد. از یک جایی که شخصیت منفی دستگیر می‌شود، عملا فیلم جانش را از دست می‌دهد.

• و دلیلش؟

چون به یک داستان تقریبا تکراری تبدیل می‌شود. فیلمساز سعی می‌کند شخصیت منفی فیلمش را کاملا توجیه کند.

• چطور؟

یعنی جُدا از ریشه‌یابی به خاطر خلق چنین آدم‌هایی در جامعه‌مان می‌آید و خودش و ما را همدل با او نشان می‌دهد. به نظرم می‌آید که در این همدلی که از ریشه‌یابی فراتر می‌رود و تبدیل به یک جانبداری می‌شود، افراط شده؛ یعنی بیش از حد این توجیه اتفاق افتاده و بیش از حد سعی شده که ما نسبت به این شخصیت سمپاتی داشته باشیم. به هر صورت یادمان نرود که ما با یک شخصیتی مواجهیم که قاچاقچی بین‌المللی و یک تاجر بزرگ مواد است که به عبارتی صدها و صدها و صدها آدم را بدبخت کرده است. درست است که ما باید ریشه این ماجرا را پیدا کنیم و علت را شماتت کنیم، ولی این دلیل نمی‌شود که با هر شخصیت منفی همذات‌پنداری و همدلی کنیم و طرف او را بگیریم. این شخصیت منفی یک موادفروش جزء نیست که به خاطر نان شبش و به خاطر فقری که دارد این کار را می‌کند. ممکن است در اوایل کارش به این شکل باشد، اما الان تبدیل به یک گرگ شده که طبیعتا نباید با او همدلی کرد. اما در این فیلم این اتفاق می‌افتد. یعنی فیلمساز اصرار دارد که این شخصیت را بیش از چیزی که لازم دارد به ما نزدیک کند. به نظرم این یکی از خطاهای «متری شیش‌ونیم» است. این که سعی شده شخصیت ناصر خاکزاد

> «متری شیش‌ونیم» هم به لحاظ بخش‌هایی از کارگردانی و هم از نظر قصه قابل توجه و فیلم متوسط رو به بالایی است

> در ترکیبی که الان روی پرده است، حتما دیدن «متری شیش‌ونیم» را توصیه می‌کنم. یکی دو تا از فیلم‌های دیگر واقعا خجالت‌آور است

و شخصیت پلیس هردو به یک اندازه در فیلم پُررنگ باشند. درحالی که در نیمه اول، فیلم آن‌قدر درخشان است که همراهیِ ما را برمی‌انگیزد. طوری که بعد از دستگیری شخصیتِ خاکزاد، فیلم باید در سراشیبی قرار بگیرد و با یک شیب به سمت پایان برود. اما عملا یک قصه و فیلم جدید شروع می‌شود و حالا فیلمساز به ما می‌گوید که پلیس را ول کن و همراه من شو با شخصیت منفی. به نظرم پلان‌های طولانی زندان به فیلم لطمه زده. زیاده‌روی در نمایش سیاهی لشگرها بیشتر به رخ کشیدن کارگردانی به نظر می‌آید. با توجه به این فکر می‌کنم فیلم به‌رغم نیمه اول درخشانی که دارد در نیمه دوم تبدیل به یک «ابد و یک روز» دیگر می‌شود.

• پس معتقدید این جا «متری شیش‌ونیم» با «ابد و یک روز» فصل مشترک دارد؟

بله، در قسمت دوم قطعا دارد. می‌خواهم بگویم فیلم با یک اوجی شروع می‌شود و در قسمت دوم به یک فرودی می‌رسد که سطح فیلم را در اندازه‌های یک «ملودرام اشک انگیز ساده» فرو می‌کاهد. این اثر می‌توانست یک اتفاق خیلی بزرگ در کارنامه روستایی باشد که این اتفاق به‌هرحال نیفتاده است. «متری شیش‌ونیم» کار متوسط رو به بالایی است که خوش ساخت است. البته این طور بگویم بهتر است: در نیمه اول خیلی خوش ساخت، پرهیجان و پرکشش است، اما در نیمه دوم عملا لحن فیلم عوض می‌شود. ضمن این که فکر می‌کنم این فیلم می‌توانست یک قصه پلیسی خیلی خوب باشد، به جای این که یک نقد اجتماعیِ تکراری باشد که این افراد، معلول و زاییده اجتماع‌اند و خودشان تقصیری ندارند و فقر اینها را فاسد می‌کند و جامعه مقصر است و خودشان مقصر نیستند و آرزوهایشان را می‌خواهند برآورده کنند و ... . اینها قصه‌هایی تکراری است که بارها گفته شده. حالا با شدت و ضعف و لحن‌ها و قصه‌های مختلف. چیز جدیدی در نیمه دوم فیلم وجود ندارد و می‌توانست تایم کوتاه‌تری داشته باشد. درواقع از قسمت دوم کار می‌شد خیلی کم شود.

• «قسمت دوم» یعنی جایی که آن را فصل مشترک «متری شیش‌ونیم» و «ابد و یک روز» می‌دانید. درست است؟

بله

• پس می‌توانیم به این نتیجه برسیم که نظر مثبتی هم درباره فیلم قبلی آقای روستایی ندارید؟

اتفاقا خیلی آن فیلم را دوست داشتم. به هرحال ما همه آدم‌های احساسی‌ای هستیم و این فیلم در آن زمان خیلی احساسات ما را تحریک کرد و خب فیلمی بود که خوب ساخته شده بود، بازی‌های خیلی خوبی داشت،

چهار نکته از دو فیلم روستایی که یکی قابل تقلید بود و یکی قابل تقدیر

سر راه مدرسه نباید شیشه بانک را شکست

سعید اصغرزاده
روزنامه‌نگار

۱- یک آدمی هست که آدم‌هایی را که می‌شناسد، فیلم می‌کند. با این حساب ما یک کارگردان داریم با دو تا فیلم که پر از صحنه‌هایی می‌شوند تأثیرگذار؛ یعنی وقتی مردم فلاکت مردم را می‌بینند، عشق می‌کنند؛ یعنی از دیدن فلاکت تأثیرگذارتر نداریم چرا که درد مشترک است در این روزها و سال‌ها و دوران. حرفهای‌شان، ارتباطات‌شان، دیالوگ‌ها و بده‌بستان‌های کلامی و چشمی و یدی چیزی است که در فیلم‌های روستایی باعث احساس مکاشفه در بیننده می‌شود. بعد از دیدن کلی فیلم‌های بیخود و کمدی و حماسی الکی، بیننده با دیدن فیلم روستایی احساس مبارز بودن می‌کند. فیلمی که شعار نمی‌دهد و تحلیل نمی‌کند و فقط مخمصه را نشان می‌دهد و اعدام و خلاص! همه اینها کاری می‌شود کارستان. آن وقت پای فیلم که می‌نشینی، می‌بینی نمی‌شود جُم خورد. می‌شوی لبالب از ندانسته‌هایی که فکر می‌کردی می‌دانستی و حالا فکر می‌کنی که با دانستن‌شان، فرق کرده‌ای؛ یعنی آن‌قدر تقابل‌ها و جزییات و حاشیه‌های موشکافانه پیدا و ناپیدا را می‌بینی که در تمام فیلم، گیر همه بازیگرانی. فیلم خودش را در تو تخلیه می‌کند و می‌رود. این یک تلنگر است؛ فقط اشکالش در این است که کارگردان محصول یک طبقه است و دانسته‌هایش طبقه خود را بروز می‌دهد. حالا شاید با پولدار شدن از راه نمایش آن طبقه بتواند وارد طبقه دیگر شده و در چند سال بعد ببینیم که او هم دچار دگردیسی شده و به بهانه جامع‌نگری می‌زند به یک خط و ژانر دیگر؛ عیبی هم ندارد که انسان جایز الخطاست.

۲- روستایی متخصص صحنه‌های اضافه و کشداری است که با حذف آنها فیلم آسیبی نمی‌بیند. حالا او برخلاف ابد و یک روز، با یک لوکیشن محدود و روابط پیچیده و سطحی و عمقی و میلیمتری خانوادگی مواجه نیست. متری شیش و نیم با لوکیشن‌های مختلف، بازیگران و نابازیگران زیاد و خط داستانی درهم قرار است که بگوید این داستان ادامه همان داستان است اما نیست و معلوم نیست که چرا ژانر اجتماعی‌اش یک دفعه تغییر حالت داده و پلیسی شده و با نشان‌دادن صحنه‌های مستند و تقریبا واقعی می‌خواهد آن‌قدر تکان‌دهنده دیده بشود که بگوییم عجب اجتماعیاتی را ساخته است کارگردانی که این قصه‌ها را بلد است. البته این هنرش است. آن‌قدر آب ندیده که وقتی تن به آب می‌زند، می‌خواهد به عوض شناکردن، خودش را غرق کند. غافل می‌شود که زیبا غرق‌شدن، همان شنای خوب نیست. می‌شود بچه‌ای که سر راه مدرسه هم به بقالی می‌رود، هم نرد عشق با دختر همسایه می‌بازد، هم شیشه بانک رباخوار را می‌شکند و هم صدای آژیر پلیس سر به هوا را در می‌آورد و دست آخر ماشین مدیر مدرسه که از ترس امثال او دو کوچه بالاتر پارک کرده‌اند پنچر می‌کند؛ غافل از اینکه آمده بوده تا درس بخواند و همه این داستان‌ها جذاب است؛ جذاب مثل تمام داستان‌های خوب سینما که می‌شود به آنها ادای دین هم کرد. مثل صحنه آب پاشیدنِ ناصر بر سرِ لشکر معتادانِ در حصر که یک آن فکر می‌کنی داری فهرستِ شیندلر اسپیلبرگ را بعد از ربع قرن می‌بینی!

۳- این فیلم دومش دارای بهترین قاب‌های تصویری است؛ حضور لشکر معتادان واقعی در آن که نابلدند اما خودشانند و فکر می‌کنند که با بازی در این فیلم، فیلم بازی کرده‌اند، زنده و زننده و جاندار و تحریک‌کننده و پلشت است. فیلمبرداری خوب آن‌قدر توی ذوق می‌زند که انگار تماشاگر می‌تواند سعید روستایی باشد! تدوین فیلم بی‌نقص دیده می‌شود و ریتم را می‌شناسد و از داستان عقب نمی‌ماند و شتاب کارگردان را البته گاهی می‌گیرد و دست آقای تدوینگر درد نکند که سرعت‌گیر قابلی می‌شود برای حفظ فیلم و اما موسیقی همسو با هر سکانس از چیزهای خوبی است که روستایی دارد؛ درست مثل بازیگرانی چون نوید محمدزاده، پیمان معادی، پریناز ایزدیار و فرهاد اصلانی که اگر آنها را نمی‌داشت با بهترین فیلمنامه هم فیلمش نچسب از کار در می‌آمد. البته این فیلم کجا و فیلم قبلی‌اش کجا؟ یکی جریان‌ساز بود و این یکی حاشیه‌ساز! او می‌خواست جریان دیگری بسازد و اما نتوانست؛ از قبلی اگر تقلید کردند اما از این یکی فقط تقدیر. او توانست صحنه‌هایی عالی خلق کند. حمله‌های پلیس به قرارگاه معتادان و تعقیب و گریزها؛ اصلا پلیس‌اش حرف ندارد. پلیس اول سینمای ایران! (البته تا یک ساعت اول فیلم).

۴- خیلی‌ها البته اعتقاد دارند که ریتم تند خودش موسیقی است و برای همین هم به صورت گزینشی در چند جای فیلم یک سر و صدای موسیقیایی بکارگیری شده تا فیلم هم به مانند سایر فیلم‌ها دارای آهنگساز بنام و درخور توجهی باشد. این نشان می‌دهد که روستایی علاوه بر جامعه، سینما و صنعت سینما و ادا و اصول جشنواره و بازار و شعبده و ملعبه و معرکه را خوب می‌شناسد. موسیقی خوب موسیقی دایمی و کشدار نیست؛ ضرباهنگی است در سر وقتش و این وقت‌شناسی روستایی ستودنی است حتی با آنکه ریتم فیلم در آخر کم می‌شود و کارگردان نفس کم می‌آورد و یک‌دفعه به دنبال ایجاد تغییر و تحول شخصیتی ناگهانی و برق‌آسا می‌افتد، موسیقی عاقلانه رفتار می‌کند و به کارگردان عیبش را گوشزد نمی‌کند تا یک اثر مستقل از فیلم انگاشته شود. شاید اگر جای کارگردان بودید به او توصیه می‌کردید که آخر فیلم را قدری ساکت باشند این عوامل موسیقیایی. ذهن برای نتیجه‌گیری به آرامش هم احتیاج دارد اما کارگردان صاحب‌نام با موزیسین صاحب‌نام جدل نمی‌کند؛ آن دو از دو کهکشان جداهستند.

حرف عوامل

پیمان معادی، بازیگر: «بیش از یک سال راجع به نقش صحبت کردیم و زمان زیادی برای تمرین داشتیم. من حتی سریع‌تر از یک نیروی نظامی کهنه‌کار کلت را باز و بسته می‌کردم. من ادای کسی را درنیاوردم و سعی کردم خودم باشم.»

هومن بهمنش، مدیر فیلمبرداری: «زمانی که فیلمنامه را خواندم و با شناختی که از سینمای سعید در فیلم‌های کوتاه داشتم، برایم خیلی مهم بود که بازسازی صحنه‌های واقعی در لوکیشن‌هایی که آقای نصراللهی طراحی کردند به‌گونه‌ای باشد که بیننده احساس کند داخل این فضا برده شده است. به این دلیل خیلی سعی کردم از الگوهای سینمای مستند استفاده کنم و در فضاسازی‌هایم با سعید و محسن در این مورد صحبت می‌کردیم. دوربین روی دست بود و از جهت فیزیکال با لنزهای سنگین کار یک مقدار سخت می‌شد.»

ایرج شهرزادی، مدیر صدابرداری: «واقعا این‌طور نبود که بگویم صدابرداری سخت بوده باشد، چون شرایط را کنترل می‌کردیم. اگر لازم بود که بازیگران دیالوگ بگویند از شلوغی صحنه کم می‌کردیم.»

غزاله معتمد، طراح لباس: «کار کردن با سعید روستایی این‌طور است که اتفاقی می‌افتد آن‌قدر از پایه و فیلمنامه کدهای درستی می‌گیرم که اجازه خطا تقریبا ندارم. در این فیلم هم من سعی کردم از شکل مستند خیلی الهام بگیرم. شاید خیلی جاها به نظر نرسد که ما آدم‌هایی را شکل دادیم، ولی در یک ترکیبی من و ایمان امیدواری برای شکل‌دادن به این پرسوناژها سعی کردیم به مستند نزدیک شویم؛ چه خانواده‌هایی که قصه‌هایی داشتند و چه دیگران. من سعی کردم گراهای مستند را بگیرم و تنوع هم ایجاد کنم. این زیاد بودن آدم‌ها کار را سخت می‌کرد که به تکرار نرسم.»

محسن نصراللهی، طراح صحنه: «یکی از سخت‌ترین فیلم‌هایی بود که من کار کردم. برای تک‌تک صحنه‌ها بارها و بارها با هم صحبت کردیم. سعید کلی برایشان ایده داشت که تلاش کردیم اجرا کنیم.»